

فرهنگ روشنفکران بورژوازی

(باز هم در رابطه با منشور ۸۱)

بهرام رحمانی

bamdadpress@swipnet.se

مطلبی را که در نقد منشور موسوم به «منشور ۸۱» نوشته بودم و در آن از دوستان شاعر اسماعیل خوبی، نعمت آذرم و مانی سؤال شده بود که آیا آن‌ها با توجه کامل به مضمون سیاسی این منشور آن را امضا کردند؟ هنوز این دوستان جوابی نداده‌اند و فقط آقای مانی را اخیراً دیدم و در این مورد کوتاه صحبت کردیم، جواب ایشان این بود که من شاعرم و توجه چندانی به مسائل سیاسی ندارم؟ دوستان این منشور را به من ارسال کردند و من هم آن را امضا نمودم؟ نقد شما را نخوانده‌ام، اما علاقمندم آن را بخوانم. من هم مطلب را برای ایشان فرستادم.

«منشورهای سیاسی موجود توهم پراکنی می‌کنند؟!»، نقدی بر منشور ۸۱، مقدمه و بندهای این منشور بود. اما «آقای باقرزاده، سخن‌گوی منشور ۸۱ در لندن»، از این نقد برآشفته شد و به جای جواب سیاسی، با زبان هیستریک و ناشایست جواب داد. چنین فرهنگی را فقط روشنفکران و نویسندگان بورژوازی از خود بروز می‌دهند. بورژوازی هنگامی که در قدرت است سانسور می‌کند، خفقان خونین به وجود می‌آورد و مخالفین خود را شکنجه و اعدام می‌کند. سیاست خفقان خونینی که رژیم پهلوی، در بیش از ۵ دهه و اکنون نیز جمهوری اسلامی ۲۴ سال است، بر مردم ایران تحمیل کرده است. امروز افرادی هم چون باقرزاده‌ها، در مقابل طرفداران احیای سلطنت و هم در مقابل «جناح دوم خرداد» رژیم جنایت‌کار جمهوری اسلامی، کلاه از سر برمی‌دارند و در مقابل آن‌ها سر تعظیم فرود می‌آورند. البته برای این که «بی‌انصافی» نشود ایشان در حال حاضر هم «جمهوری» و هم «سلطنت» را در پرده ابهام فرو برده‌اند و «دمکراسی» را علم کرده‌اند تا هر دو طیف، یعنی طیف «دوم خرداد» و طیف «سلطنت طلب» را در کنار هم قرار دهند و آشتی ملی به وجود آورند.

جواب طبقاتی، به این نوع سیاست‌ها این است که شما نمی‌توانید خاک در چشم جامعه پیاشید و سیاست‌ها کهنه و عقب مانده را در قالب و بسته بندی جدید به خورد عوام الناس دهید، اما فراموش نکنید که جامعه ایران، یک جامعه کاملاً طبقاتی و سرمایه‌داری است و هر یک از طبقات اصلی جامعه به دنبال منافع و سیاست‌های خود هستند. بنابراین در این وسط شما‌ها که افکار زنگ زده ملی و مذهبی، یعنی گرایش‌ات عقب مانده بورژوازی را نمایندگی می‌کنید، فقط می‌توانید احساسات کسانی را تحریک کنید که یا عاشق و دل‌باخته قدرت به هر بهایی هستند و یا از گذشته خود

شرمگین‌اند. فرهنگ روشنفکران بورژوازی، فرهنگ عقب مانده، زمخت و اساسا فرهنگ خشونت است. نویسندگان بورژوازی فقط زبان همدیگر را بهتر می‌دانند. مثلا بحث‌های اخیر آقای باقرزاده با آقای باقر پرهام که به تازگی به طیف سلطنت طلب روی آورده است، یکی از این نمونه‌هاست.

آقای رضا پهلوی هم می‌گوید به تاریخ گذشته نپردازید و با آینده هم کاری نداشته باشید امروز فقط اتحاد، اتحاد...؟! چرا که اگر مروری بر تاریخ گذشته شود و آینده نیز مورد بررسی قرار گیرد، در هر دو حالت سیاست‌های مضمّن کننده طیف سلطنت طلب و رضا پهلوی بیش از این رو می‌شود.

باید تاکید کرد که فرهنگ ما کارگران و کمونیست‌ها با فرهنگ بورژوایی و نویسندگان در همه عرصه‌ها زندگی اجتماعی و سیاسی و فرهنگی متفاوت است. شما چشم‌تان به دست حاکمان است، در حالی که ما چشم‌مان به دست پینه بسته کارگران، مردم محروم و تحت ستم است که شما نادرست و غیرعلمی در تلاشید کارگران و بورژواها را در یک صف قرار دهید. در حالی که منافع اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کارگران با بورژواها نه تنها متفاوت است، بلکه در مقابل هم نیز قرار دارند. کارگر، تمام نیازهای بشری را تولید می‌کند، در حالی که سرمایه‌دار فقط از قبل استثمار کارگران زندگی انگل‌واری دارد. سیاست‌مداران و نویسندگان بورژوایی، هنرشان این است که از این راه تقاضای بازار کار سرمایه‌داری را برآورده سازند و همواره به فکر منافع و پست و مقام خود باشند. اما کارگران فرهنگی چپ و کمونیست و آزادی‌خواه، بر عکس در هر شرایطی واقعیت‌های زندگی اجتماعی را به تصویر می‌کشند، درد و رنج کارگران و مردم محروم و تحت ستم را بیان می‌دارند؛ از حرمت انسانی دفاع می‌کنند و حتا در زیر شکنجه و اعدام نیز از مواضع انسانی و اجتماعی خود کوتاه نمی‌آیند. مهم‌تر از همه کمونیست‌ها خود را عضو جنبش عظیم طبقاتی کارگران می‌دانند که این طبقه با رهایی خود، کل بشریت را از سرکوب، تبعیض و استثمار سیستم سرمایه‌داری رها می‌سازد. بنابراین تقویت مبارزه طبقه کارگر، در واقع مبارزه‌ای برای دفاع از حرمت انسانی است که هر لحظه و هر روز توسط بورژوازی نقض می‌شود.

آقای دکتر باقرزاده، رژیم پهلوی، یک رژیم دیکتاتوری بود که توسط توده‌های محروم، تحت ستم، کارگران، جوانان، زنان و آزادی‌خواهان، با هدف برپایی یک جامعه آزاد، برابر، انسانی و عادلانه سرنگون شد. اما به دلیل این که این رژیم با شعار «همه با هم» سرنگون شد و خط و مرزها به طور شفاف روشن نگردید، عوامل مختلفی از جمله طیف ملی و مذهبی، گرایش‌ات آل احمدیسم، توده‌ایسم دست به دست هم دادند و انقلاب ۵۷ مردم ایران و به ویژه گرایش چپ جامعه را به خونین‌ترین شکلی سرکوب کردند و جمهوری اسلامی، پایه‌هایش محکم شد. سیستم سرمایه‌داری غرب نیز به دلیل این که به کمربند سبز اسلامی نیاز داشت، به یاری گرایش ارتجاع اسلامی در ایران شتافت. کاری که امروز شما و هم فکرتان می‌کنند تکرار این تاریخ تلخ تجربه شده «همه با هم» است. با این تفاوت که

آن موقع تقریبا همه می گفتند شاه برود، اما اکنون اکثریت جامعه ایران، با اعتصاب، راهپیمایی، شورش‌های شهری و حتا انتخابات اعلام کرده‌اند که جمهوری اسلامی را نمی‌خواهند اما شما با گرایش‌های توده‌ای-اکثریتی، ملی و مذهبی به فکر تعدیل و استحاله این رژیم تروریست هستید. طیف سلطنت طلب هم امیدش را به تیم میلیتاریستی کاخ، برای حمله نظامی به ایران سفید دوخته است. با این وجود مطمئن باشید که کارگران و کمونیست‌ها و آزادی خواهان در ۲۴ سال حاکمیت جمهوری اسلامی، هرگز مرعوب این رژیم نشده‌اند و هم‌چنان به مبارزه انسانی، اجتماعی و سیاسی خود تا سرنگونی این رژیم جانی و برپایی جامعه‌ای آزاد و انسانی بی‌وقفه ادامه خواهند داد.

آقای باقرزاده، لطفا به ما بگویید که در این ۲۴ سال حاکمیت خونین جمهوری اسلامی، شما و هم‌فکران‌تان مشغول چه کاری بودید؟ طیف «دوم خرداد» که شما به آن دل‌بستگی دارید، آیا دست‌شان در دست جناح مقابل به خون بیش از صد هزار انسان آلوده نیست؟ لطفا بگویید آقای گنجی، عبدی، حجاریان، خاتمی، مهاجرانی، جلایی‌پور، بهزاد نبوی، کروی، شمس‌الواعظین، زیبا کلام، سروش و... چه کاره بودند و چه سوابق «درخشانی» نیز در تثبیت و ادامه عمر نکبت‌بار جمهوری اسلامی دارند؟ لطفا بگویید سلطنت طلب‌های امروزی، مانند داریوش همایون‌ها چه کاره بودند و اکنون چه اهدافی را دنبال می‌کنند؟ شما چه اصراری دارید که بحث «جمهوری» و «سلطنت» مطرح نشود و فقط «دمکراسی» مورد بحث قرار گیرد. آیا عملکرد و سیاست‌های شما و هم‌فکران‌تان چشم‌اندازی کاذب و خیالی تصویر نمی‌کند؟

آقای باقرزاده شما، به شیوه نادرست و غیراصولی در اعتراض به نقد من، نامه خصوصی به زبان انگلیسی به سایت‌های اینترنتی نوشتید و هم فکر شما آقای حسن ماسالی نیز نامه مشابهی را به فارسی لاتین، همراه با مطلب خود به چندین سایت فرستاد. این روش در کجای «دمکراسی» قرار می‌گیرد و چه تفاوت ماهوی با شیوه «سانسور» دارد؟ در جوابی هم که نوشته‌اید، تاکید کرده‌اید که مقدمه منشور ۸۱، چه ربطی به بندهای آن دارد و چرا پای امضاکنندگان را به میان آورده‌ام؟! همچنین نوشته‌اید به دلیل این که من به بندهای منشور نپرداخته‌ام، از جواب دادن طفره رفته‌اید. اولاً اگر ظرفیت نقد و بحث مخالف را ندارید چرا پا به عرصه‌ای می‌گذارید که از پیچیده‌ترین و مسئله‌سازترین بخش علوم انسانی، یعنی سیاست است. از سوی دیگر شما آشکارا واقعیت‌ها را تحریف می‌کنید، به دلیل این که بر خلاف ادعای شما، اولاً من به بندهایی که شما به آن‌ها عشق می‌ورزید، از جمله به بندی که بوی خون می‌دهد و تاریخ نیز آن را اثبات کرده است را مورد نقد قرار داده‌ام. یکی از بندهای این منشور، از «تمامیت ارضی» دفاع می‌کند که این بند در قانون اساسی ترکیه، رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی و هر جریان ناسیونالیست و فاشیست دیگر نیز وجود دارد. من در آن نقدی که شما از جواب دان به آن آگاهانه طفره رفته‌اید، تاکید کرده‌ام که رژیم‌های

نام برده با قانون ارتجاعی «حفظ تمامیت ارضی»، اقلیت‌های ملی را که خواسته‌اند به زبان خود به فعالیت‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بپردازند و حتا احساسات انسانی خود را بیان دارند، تحت عنوان «به خطر انداختن تمامیت ارضی» سرکوب و کشتار کرده‌اند. برای نمونه مردم کرد، با همین «قانون ارتجاعی و ضدانسانی» قتل عام شده‌اند و هویت انسانی این مردم تحت ستم و آزادی خواه در تاریخ بارها نفی شده است. در ایران، ترک‌های آذری، بلوچ‌ها، عرب‌ها، ترکمن‌ها، لرها و غیره هم از سوی رژیم پهلوی و هم جمهوری اسلامی شدیداً سرکوب شده‌اند. در حالی که هیچ کدام از این اقلیت‌ها جدایی از ایران را مطرح نکرده است. آن‌ها همواره از تبعیض و ستم ملی در رنج‌اند و خواهان رفع ستم ملی و به رسمیت شناختن حق شهروندی برابر با دیگر شهروندان هستند. متأسفانه همین خواست انسانی و اجتماعی و سیاسی آن‌ها به طور مداوم در تاریخ، با گلوله و سرنیزه و آوارگی پاسخ داده شده است. چرا از جواب دادن به این مسئله مهم و حیاتی شانه خالی می‌کنید؟! چرا ماجرا را ساده می‌گیرید؟ افغانستان و یوگسلاوی چگونه گرفتار جنگ داخلی خونین و ویران‌گری شدند؟ مردم ایران، تافته جدا بافته‌ای از مردم یوگسلاوی نیست؟ ستم ملی باید از طریق به رسمیت شناختن آزادی‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی مردم تحت ستم حل و فصل شود، نه با زور سرنیزه و لشکرکشی و کشتار و نه با موادی نظیر «حفظ تمامیت ارضی». اتحاد و جدایی باید امری آگاهانه، داوطلبانه و کاملاً آزادانه و متمدنانه باشد. همین امروز رادیوها و تلویزیون‌های سلطنت‌طلبان و ناسیونالیست‌ها از اسکاندیناوی تا آمریکا، هر فرد و جریانی را که از وجود ستم ملی در ایران، بحثی به میان می‌آورد، فوراً «تجزیه طلب» می‌شود و با رکیک‌ترین واژه‌ها و کلمات نیز مورد اهانت قرار می‌گیرد.

کمونیست‌ها بیش از ۱۴۰ سال است که قاطعانه این جواب سیاسی و انسانی را برای رفع ستم ملی دارند که باید حق تعیین سرنوشت ملل تحت ستم به رسمیت شناخته شود و اتحاد ملل گوناگون باید مبتنی بر اتحادی برابر و داوطلبانه باشد.

کارل مارکس، در دهه ۱۸۶۰، آزادی ایرلند را شرط آزادی پرولتاریای انگلستان می‌دانست. مارکس، در آثار این دوره خود در مورد ایرلند سه درونمایه را پرورانده است که از لحاظ دیالکتیکی‌شان با انترناسیونالیسم پرولتری برای تکامل نظریه مارکسیستی در مورد حق تعیین سرنوشت حائز اهمیت است: الف) تنها آزادی ملی ملت ستم‌دیده باعث محو تقسیمات و خصومت‌های ملی می‌شود و به طبقه کارگر هر دو ملت «ستم‌کش و ستم‌گر» امکان می‌دهد که علیه دشمن مشترک خود یعنی سرمایه‌داران متحد شوند؛ ب) ستم بر ملت دیگر باعث تقویت هژمونی ایدئولوژیک بورژوازی بر کارگران ملت ستم‌گر می‌شود. از نظر مارکس، «هر ملتی که ملت دیگر را تحت ستم قرار دهد زنجیرهای «بردگی» خویش را قوام می‌بخشد»؛ پ) رهایی ملت ستم‌دیده باعث تضعیف پایه‌های

اقتصادی، سیاسی، نظامی و ایدئولوژیکی طبقات مسلط در ملت ستم گر می شود و این امر در مبارزه انقلابی طبقه کارگر آن ملت، سهم دارد». (درباره تغییر جهان، میشل لووی، ترجمه مرتضوی، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، چاپ ۱۳۷۶، ص ۹۸ و ۹۹)

بنابراین با سرکوب و کشتار نمی توان مردم را واردار به ماندن در چهارچوب یک کشور کرد. کمونیست ها مرزهای موجود را ارتجاعی و جداسازی انسان ها می دانند از هم جدا کرده است. از این رو کمونیست ها همواره در تاریخ خواهان وسیع ترین همبستگی انسانی هستند! ما کمونیست، با صدای بلند و سرافراز می گوییم: «کارگران جهان متحد شوید!». ما صریحا و شدیدا سیاست تجزیه طلبی و تفرقه بینداز و حکومت کن را محکوم می کنیم و چنین سیاستی را هر گز به نفع بشریت نمی دانیم. کارگران و کمونیست ها با تمام وجود مخالف جنگ داخلی، سرکوب، خفقان، تبعیض، نابرابری، ترور، شکنجه، اعدام و خواهان اتحاد و همبستگی داوطلبانه و آگاهانه انسانی بدون در نظر گرفتن ملیت، جنسیت و عقیده هستند. اساسا جنگ داخلی را همین پاراگراف «حفظ تمامیت ارضی» که شما در منشورتان آورده اید، دامن می زند. مگر غیر از این است که در طول تاریخ، جنگ های داخلی، همواره در اثر کشمکش های ملی و مذهبی شعله ور گردیده است. بدین ترتیب بر خلاف ادعای شما، در نقد قبلی بندهای منشور ۸۱، را مورد نقد قرار داده بودم. در مورد ستم ملی در ایران و چگونگی رفع آن باید به بحث و جدل سیاسی پرداخت تا راه حل های سیاسی و انسانی در افکار عمومی جامعه جا بیافتد. سرپوش گذاشتن بر این امر خطرناک است و نباید گذاشت مانند آتش در زیر خاکستر بماند و با هر وزشی شعله ور گردد.

آقای دکتر باقرزاده، آیا شما سخن گوی آقایان اسماعیل خویی، مانی، نعمت آذرم و... هستید که این چنین ناشایست به نقد من جواب داده اید؟ اگر این دوستان عزیز، نقدی و یا جوابی به مطلب من دارند، حداقل اجازه بدهید خودشان مستقیما جواب بدهند. لطفا شما آب را گل آلود نکنید تا ماهی «ملی و مذهبی» خود را در قالب «دمکراسی» و با قایم شدن در پشت دیگران بگیرید.

نهایت امر «منشور ۸۱»، بر خلاف نظر شما، باید از مقدمه تا بندها و از سخن گویان و امضاکنندگان آن به صورت یک مجموعه به هم پیوسته در نظر گرفت و مورد نقد قرار داد. چگونه می توان در مقدمه به «دوم خرداد» نخ داد و در بند «حفظ تمامیت ارضی» به ناسیونالیست ها و سلطنت طلب ها و امضاکنندگان منشور ۸۱ را نیز نادیده گرفت و به صورت موضوعات جداگانه مورد بررسی و نقد قرار داد؟! این منشور، دست دوستی به سوی جناحی از رژیم صد هزار اعدام، ضدزن، ضد کودک، ضد کارگر، ضد دمکراسی، ضد آزادی و برابری در لبه پرتگاه و احیاکنندگان رژیم به گورستان تاریخ سپرده شده پهلوی، که امروز هم چون به سخن گویان دست صدم کاخ سفید، بوش، ژنرال های آمریکایی، در حمله به عراق و پس از آن ایران را تبلیغ می کنند، دراز کرده است. در این

میان جا دارد برای چندمین بار تاکید کنم که کسانی چون آقای مانی، اسماعیل خوبی، نعمت آذرم و... روشن کنند که در میان «مليون، مذهبيون، سلطنت طلبان، توده ای - اکثریتی»ها و «دوم خردادی های رژیم» چکار می کنند؟! فعلا باید حساب این شخصیت های فرهنگی را به اعتبار سوابق شان از دیگران جدا نگاه داشت و منتظر جواب صریح و مستقیم آن ها شد.

از تکرار نقد بندهای منشور ۸۱ که در مطلب قبلی ام به آن ها پرداخته بودم صرف نظر می کنم و علاقمندان را به نشریه «جهان امروز»* رجوع می دهم تا در صورت تمایل آن را بخوانند و قضاوت کنند که شیوه جواب دادن آقای باقرزاده به یک نقد چه قدر غیرمنصفانه و زمخت است؟! همچنین باید تاکید کرد که بورژوازی و طیف نویسندگان این طبقه در خارج کشور، از اروپا تا آمریکا، مدرن ترین و بهترین و آزادترین زندگی را برای خود می خواهند، اما هنگامی که در رابطه با جامعه ایران و توده های مردم این کشور می خواهند موضع سیاسی و اجتماعی بگیرند، عقب مانده ترین گرایشات و نسخه ها را می پیچند. یعنی حداکثرها را برای خود و حداقل ها را برای مردم می خواهند. عجب عدالتی؟! جوهر چنین نگرشی ریشه در افکار بورژوایی ستم گر، تبعیض گر و استثمارگر دارد و از دمکراسی و آزادی و عدالت اجتماعی به دور است.

نهایت امر «منشور ۸۱»، منشور «آشتی ملی» و «همه با هم» را به طور غیرعلمی و غیرطبقاتی، در حالی تبلیغ می کند که جامعه ما، ۲۴ سال با همین سیاست به قعر چاه افتاد و اکنون که خود را با هزاران مشقت، بدبختی و فلاکت به لبه چاه رسانده است تا هوای آزاد، روشن و انسانی را استنشاق کند و ببیند، ورشکستگان سیاسی بورژوازی از راه برسند، خاک در چشم او پاشند و مجددا به قعر چاه بفرستند. چنین ارزیابی از جامعه ایران، نادرست و غلط است. چرا که این کشور، با سطح بالای شهرنشینی و بیش از ۲۰ میلیون دانش آموز، دانش جو و کادر آموزشی و میلیون ها کارگر و مزدبگیر و با منابع اقتصادی غنی، به آن درجه از آگاهی طبقاتی و اجتماعی رسیده است که مستقیما خودشان بتوانند تاریخ و سرنوشت خود را بسازند و اجازه ندهند شاهی، شیخی، ژنرالی و حزبی آن ها را به اسارت بردگی بکشد. بر این اساس جامعه ایران، یک جامعه طبقاتی است که روابط و مناسبات سرمایه داری در آن حاکم است. از این رو مبارزه جاری در آن مبارزه طبقاتی است و شاید منشورهایی از نوع ۸۱، برای جوامع عقب مانده تر از ایران که هنوز دوران پیشاسرمایه داری را از سر می گذرانند مناسب باشد. سال هاست که طبقه کارگر در این کشور، به مثابه نیروی اصلی جامعه، در مقابل بورژوازی و رژیم شان صف آرایی کرده است. بنابراین منشور و ائتلاف هایی از نوع و مدل ۸۱، ربطی چندانی به نهادینه شدن دمکراسی و آزادی در ایران و واقعیت های طبقاتی این جامعه ندارد. این هم یکی از همان فیل هوا کردن های خارج کشور است که دیر یا زود حتما امضاکنندگان آن نیز فراموش خواهند کرد. اما جنبش های حق طلب مانند جنبش زنان، جنبش دانش جویان، جنبش آزادی خواه،

برابری طلب، با پیش‌گامی جنبش کارگری و کمونیستی، با هر فراز و نشیبی راه خود را در جهت سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برپایی جامعه‌ای آزاد، برابر و انسانی طی می‌کند.

در نتیجه آیا جنبش‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ما در آینده می‌توانند رابطه بین دولت و شهروندان را به یک رابطه انسانی و متقابل تغییر دهد؟ آیا از هم اکنون نباید در مورد این رابطه برنامه‌های حزبی، منشورها و پلاتفرم‌های سیاسی را مورد نقد و بررسی قرار داد و حول آن‌ها افکار عمومی را آگاه و بسیج کرد؟! رفع خشونت، زور، تبعیض، ستم و استثمار با تغییر دولت تا حدودی امکان‌پذیر است، اما مسلماً هنگامی قوانین انسانی و سیاسی، از آزادی‌های فردی تا اجتماعی و از رفاه تا عدالت همگانی تضمین می‌شود که جامعه به منافع طبقاتی خود آگاه باشد. این آگاهی طبقاتی است که روابط و مناسبات اجتماعی را انسانی می‌سازد و به طور ملموس و عینی عاجل‌ترین اهداف انسانی و سیاسی و فرهنگی را نهادینه می‌کند. بنابراین نباید از نقد و بررسی ترس داشت و آن را با شیوه‌های نادرست و ناشایست تخطئه کرد. باید فضا را طوری برای بیان نظریات مختلف آماده کرد که هر انسان مخالف و موافق جرات اظهار نظر به خود بدهد و صریحاً نظریات خود را بیان دارد، بدون این که مجبور به خودسانسوری باشد. هیچ چیز بالاتر از آزادی فردی و جمعی، آزادی بیان، قلم و تشکل و فعالیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نیست. در برج عاج نشستن و از قله قاف به زندگی مردم نگرستن و محدودنگر و پدرسالار بودن برای جوامع انسانی مضر است. روشنفکری که از جنگ وحشیانه آمریکا و متحدانش که هر لحظه صدها بمب، موشک، خمپاره و... مخرب بر سر کودکان، زنان، سال‌خوردگان، مدارس، بیمارستان‌ها، شبکه‌های آب و برق، منازل و شهرها و روستاهای عراق می‌ریزند، احساس انسانی‌اش خدشه دار نمی‌شود و یا علنی و با سکوت خود مهر تایید به این وحشی‌گری و ویران‌گری می‌زند، چه تفاوتی با یک ژنرال و افسر جنگی دارد؟ جنگی که آمریکا و بریتانیا راه انداخته‌اند چه ربطی به «دمکراسی» و «دیکتاتوری» دارد؟ کجای جهان چنین جنگ‌هایی برای مردم آزادی، دمکراسی، عدالت و رفاه به ارمغان آورده‌اند که این یکی نیز بیاورد؟! انسانیت حکم می‌کند که در هر شرایطی مدافع رشد و شکوفایی انسان‌ها و مدافع عدالت اجتماعی، آزادی و برابری بدون در نظر گرفتن ملیت و جنسیت و عقیده بود. صد البته باید برای رسیدن به چنین جامعه‌ای فشارها، سختی‌ها و نامالایمات را تحمل کرد و آگاهانه با جان و دل و گشاده‌رویی نیز به مبارزه ادامه داد.

۳۰ مارس ۲۰۰۳

* نشریه سیاسی - خبری «جهان امروز»، شماره ۱۰۰، نیمه دوم بهمن ماه ۱۳۸۱ (نیمه دوم فوریه ۲۰۰۳).